

ملايم تری اتخاذ کند و از فشار حداکثری و تهدید بکاهد. از طرف دیگر ایران را قانع کنند که با مذاکره با آمریکا موافقت و مواضع خود را تعدیل کند. این امر این روزها در مورد روسیه گفته می شود که پس از سفر لاوروف به تهران تقویت هم شده است. به طوری که در اخبار و تحلیل ها از وساطت و میانجیگری پوتین بین ایران و آمریکا صحبت می شود.

برخی گفته اند، حتی ممکن است ترامپ اروپا را نیز از روند گفت و گو با ایران حذف کند و بخواهد مستقیم عمل کند که می تواند اتفاق خوبی باشد. اما مشکلی که این احتمال دارد این است که در حال حاضر موضوع بازگشت تحریم های سازمان ملل با «اسنپ بک» است که به عنوان اهرمی در اختیار اروپا قرار دارد. مشکل این است که اگر ترامپ بخواهد اروپا را از مدار مذاکرات هسته ای ایران کنار بگذارد، آنها هم فوراً اسنپ بک را فعال خواهند کرد. پیش بینی من این است که به رغم اختلاف نظر اروپا و آمریکا، آنها سیاست واحدی در قبال ایران اتخاذ و پیگیری خواهند کرد. چون این دو در زمینه فعالیت هسته ای ایران اهداف راهبردی مشترکی دارند.

بنابر دیدگاه دوم، در عین حال، روابط خوب ترامپ با روسیه و چین همزمان می تواند برای ایران چالش و تهدید هم باشد. اینکه ترامپ در قالب امتیاز دادن به مسکو و یکن از آنها امتیازی در روابطشان با ایران طلب کند. مثلاً ترامپ که در اوکراین به روسیه امتیاز داده ممکن است «ما به ازای» آن واگذاری امتیاز روس ها به آمریکا در برنامه هسته ای ایران باشد. بنابراین دو حالت مطرح است: یکی اینکه روس ها کاملاً با ترامپ هماهنگ شوند و به بیانی ایران را بفروشد که نگاهی بدبینانه است؛ نگاه دوم و واقع بینانه تر این است که ممکن است روس ها وساطت کنند و نقش میانجی گری را ایفا کنند تا مواضع دو طرف را تعدیل کنند که این هم به نظرم برای ایران فرصت ساز خواهد بود.

این سیاست دوگانه در مورد موضع چین هم صادق است. چینی ها مشتری اصلی نفت ما هستند که کلی هم تخفیف گرفته و نفت ما را ارزان می خرند. با توجه به اختلافاتی که بین چین و آمریکا در جنگ تجاری و وضع تعرفه ها وجود دارد، ممکن است در مقابل چینی ها بخواهند تعامل اقتصادی و انرژی خود را با ایران کماکان حفظ کنند. از طرف دیگر این امکان وجود دارد که چینی ها در مقابل آمریکا از کارت ایران بازی کنند و صادرات نفت از ایران را قطع یا دست کم کاهش دهند.

خطر دیگر این است که اکنون در آمریکا تحلیل ها و توصیه هایی به ترامپ وجود دارد مبنی بر اقدام برای فروپاشی اتحاد

بین چین، روسیه و ایران. در قالب این سیاست، توصیه می شود که آمریکا باید به ضعیف ترین حلقه این مثلث که ایران است حمله کند. به ویژه اکنون در آمریکا و غرب تحلیل و روایت غالب این است که ایران در ضعیف ترین شرایط بعد از انقلاب قرار دارد. به نظرم مشکل اصلی در روابط ایران و آمریکا آن است که این کشور حاضر به تعامل با جمهوری اسلامی ایران برپایه اصول اولیه روابط بین الملل نیست. به نظر من اگر ترامپ دست از این موضع و سیاست غیراصولی بردارد منازعه ایران و آمریکا قابل مدیریت است. آمریکا باید حداقل منافع ملی ایران (نه فقط در مورد هسته ای و منطقه) را به رسمیت بشناسد. من همیشه گفته ام آمریکایی ها اگر سه چیز را به رسمیت بشناسند روابط ایران و آمریکا عادی خواهد شد. اول: به رسمیت شناختن موجودیت جمهوری اسلامی ایران است. اگر در دکتترین و راهبرد ترامپ در قبال ایران، آن گونه که ادعا می شود، رژیم چنچ یا براندازی قرار نداشته باشد، یک گام اساسی روبه جلو و مثبت است. اگرچه من خیلی خوشبین نیستم. این احتمال بعد از برجام هم مطرح شد ولی دیدیم که آمریکا به آن پایبند نماند.

اصل دوم، به رسمیت شناختن هویت جمهوری اسلامی ایران است. به نظرم دموکرات ها بیشتر در این زمینه با ما مشکل داشتند. رویکرد و رویه ترامپ نشان می دهد که او با این اصل خیلی مشکلی ندارد. چگونگی برخورد او با چین، روسیه و عربستان این فرضیه را تأیید می کند.

اصل سوم، به رسمیت شناختن منافع ملی ایران است. الان مشکل و اختلاف اصلی این مورد است. ترامپ دست کم اعلام کرده است که به دنبال تغییر حکومت نیست؛ نوع حکومت ایران برایش اهمیتی ندارد. اگر ترامپ منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را

به رسمیت بشناسد و بتوانیم در مورد خطوط قرمزی که برای ما وجود دارد با او به توافق برسیم، مذاکرات می تواند معنادار، منطقی و مفید باشد. در غیر این صورت مذاکره بی معنا و بی اثر خواهد بود.

مشکل این است که در حال حاضر رئیس جمهوری آمریکا امتیازات حداکثری را طلب کرده است. برخی معتقدند این جزئی از ویژگی های ترامپ است که «حداکثرگراست»؛ یعنی به قول عامیانه خودمان به مرگ می گیرد که طرف به تب راضی شود. اگر ترامپ، علاوه بر دو اصل اول و دوم، از مطالبات و امتیازات حداکثری نامعقول و ناموجه خود دست بردارد و منافع ملی ایران را به رسمیت بشناسد امکان مذاکره منطقی برپایه اصول اولیه دیپلماسی وجود دارد.

تلقی من این است که درخواست های فعلی ترامپ شبیه به مذاکره خواهی نیست و بیشتر شبیه به تسلیم طلبی است. دقیقاً مثل پیش شرط های ۱۲ بندی است که در دوره اول او، مایک پمپئو اعلام کرد. این دیگر تسلیم نامه است و نمی شود اسم مذاکره روی آن گذاشت. به نظرم رهبری موضع حکیمانه ای گرفتند؛ هیچ عاقلی در چنین شرایطی گفت و گو نمی کند. مذاکره زمانی است که طرف مقابل خطوط قرمز و منافع حداقلی شما را به رسمیت بشناسد که بر مبنای آن «بده بستان» و مصالحه صورت می گیرد. حتی اگر نخواهم اسم شرایط ترامپ را تسلیم بگذارم، آن را یک «توافق یک طرفه» می بینم.

دلیل اینکه ترامپ، به زعم خود، شرایط را برای نیل به توافق یک طرفه مهیا می بیند به این خاطر است که در غرب و در داخل آمریکا یک روایت بندی از «ایران ضعیف» در حال شکل گیری است. بحث فقط «ایران ضعیف» هم نیست؛ بلکه دو جزء دیگر هم دارد. من اسمش را گذاشته ام روایت مبتنی بر ۳ «ت»: ۱- ایران تضعیف شده ۲- ایران تهدیدکننده ۳- ایران تعهدگریز. بر مبنای این سه اصل است که در ادراک ترامپ، ایران چاره ای جز تن دادن به توافق مطلوب او ندارد. اما به نظر من این روایت از ایران کاملاً نادرست و غیرواقع بینانه است. چون به فرض اینکه ممکن است ایران در محور مقاومت تضعیف شده باشد ولی این معنای تضعیف قدرت کلی ایران و به ویژه در زمینه هسته ای نیست. مذاکرات هسته ای ایران ربطی به قدرت منطقه ای و موشکی آن نداشت. ایران براساس توانایی ها و قابلیت های هسته ای خود مذاکره می کرد نه نفوذ منطقه ای و توان موشکی اش. در حوزه قابلیت هسته ای، طبق گزارش آژانس بین المللی انرژی اتمی، ایران در حال حاضر قدرتمندتر از قبل هم شده است. بنابراین



اصل دوم، به رسمیت شناختن هویت جمهوری اسلامی ایران است. به نظرم دموکرات ها بیشتر در این زمینه با ما مشکل داشتند. رویکرد و رویه ترامپ نشان می دهد که او با این اصل خیلی مشکلی ندارد. چگونگی برخورد او با چین، روسیه و عربستان این فرضیه را تأیید می کند